

رفت و آخرین کسی بود که با او وداع کرد و به او گفت: تو مهتر و سالار قاریان قرآنی، زیور تو مایه زیور ایشان و کاستی تو مایه کاستی آنان است با خویش درباره بی‌نوایی و درازی عمر میندیش.

گوید فضل بن دُکین، از ابن عیینة، از ابراهیم بن محمد بن منتشر، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: «مسروق و همسرش دوست می‌داشتند که یکی از ایشان دیگری را کنار فرات بفرستد و مشکی آب برای خود بردارد و بفروشد و بهای آن را صدقه بدهد.

گوید فضل بن دُکین، از حفص، از اعمش، از ابوالضحی ما را خبر داد که: «مسروق گوسپند نری خرید و روز عید قربان آن را کشت. در همان حال همسرش پیش او می‌آمد و می‌گفت اندکی از آن را برای خودمان بیاور.

گوید فضل بن دُکین، از سفیان، از ابواسحاق، از سعید بن جبیر ما را خبر داد که می‌گفته است: «مسروق مرا دید و گفت: ای سعید! هیچ چیز باقی نمانده است که به آن رغبت شود جز اینکه این پیکر خود را به خاک سپاریم - بمیریم. گوید: در آن حال میان او و جایی که همسرش نشسته بود فقط پرده‌یی آویخته بود.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از زائدة، از اعمش، از مسلم ما را خبر داد که می‌گفته است مسروق می‌گفت: «همین دانش آدمی را بسنده است که از خدای بترسد و همین نادانی آدمی را بسنده است که شیفته به عمل خود باشد. و مسروق گفته است: سزاوار است آدمی در خلوت‌گاه خود بنشیند و گناهان خود را فریاد آورد و از خدای آمرزش بخواهد.

گوید عارم بن فضل از حماد بن زید، از انس بن سیرین ما را خبر داد که می‌گفته است: «در کوفه به ما گفته شد که مسروق از طاعین می‌گریخته است. محمد منکر این موضوع شد و گفت بیا پیش همسر مسروق برویم و در این باره از او پرسیم. پیش او رفتیم و پرسیدیم. گفت: به خدا سوگند که از طاعون نمی‌گریخت ولی می‌گفت این روزها روزهای گرفتاری است و خجوش می‌دارم برای عبادت در خلوت بنشینم و چنان بود که گوشه دورافتاده‌یی را برمی‌گزید و به عبادت می‌پرداخت. گاهی من هم پشت سرش می‌نشستم و از شدت رفتار و سختگیری او نسبت به خودش می‌گریستم. همسرش گفت: او چندان نماز می‌گزارد که هر دو پایش آماس می‌کرد و از او شنیدم که می‌گفت هر که مسلمان باشد و به بیماری طاعون یا درد شکم - شاید منظور وبا باشد - و به هنگام زایمان بمیرد یا در آب غرق شود برای او

همچون شهادت خواهد بود.

گوید عفان بن مسلم، از عبدالواحد بن زیاد، از عاصم احول، از شعبی، از مسروق ما را خبر داد که شنیده است: \* گدایی می گوید بی رغبتهای به این جهان و آنانی که راغب جهان دیگرند صدقه می دهند. مسروق خوش نداشت با این سخن گدا چیزی به او بدهد زیرا بیم داشت که خود از ایشان نباشد، به گدا گفت: تو گدایی خود را بکن که نکوکار و بدکار به تو چیزی خواهد داد.

گوید موسی بن اسماعیل، از حفص بن غیاث، از اسماعیل، از ابواسحاق ما را خبر داد که مسروق می گفته است: \* اگر پاره‌یی از ملاحظات نبود مقرر می داشتم ام المؤمنین - عایشه - برای بی نوایان مقرری پرداخت کند.

گوید ابوقطن عمرو بن هشم، از مسعودی، از بکیر بن ابی بکیر، از ابوالضحی ما را خبر داد که می گفته است: \* مسروق درباره مردی شفاعت و سفارش کرد. آن مرد کنیزی به او هدیه داد. مسروق نپذیرفت و خشمگین شد و به آن مرد گفت: اگر می دانستم که چنین اندیشه‌یی داری در آن باره گفتگو نمی کردم و در بازمانده عمر خود هرگز چنین نخواهم کرد. خود از عبدالله بن مسعود شنیدم که می گفت: هرکس برای گرفتن حق یا برطرف کردن ستم شفاعت کند و چیزی به عنوان هدیه به او بدهند و بپذیرد حرام و مایه عقوبت است. برخی از حاضران گفتند ما این موضوع را فقط درباره داوری و صدور حکم می دانیم. عبدالله بن مسعود گفت: پذیرفتن هدیه در آن باره کفر است.

گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از ابواسحاق، از گفته خود مسروق ما را خبر داد که می گفته است: \* دخترش را به همسری سائب بن اقرع داده و شرط کرده است که ده هزار درم به خود مسروق پرداخت شود.

گوید عبدالوهاب بن عطاء، از اسرائیل، از ابواسحاق ما را خبر داد که می گفته است: \* مسروق دختر خود را به همسری سائب داد که ده هزار درم به مسروق پرداخت شود و به سائب گفت: باید جهازیه همسر خود را خودت فراهم آوری. گوید مسروق آن ده هزار درم را برای جهادکنندگان و بی نوایان و بردگانی که پیمان آزادی نوشته بودند هزینه کرد.

گوید سعید بن منصور، از یعقوب بن عبدالرحمان زهری، از حمزة بن عبدالله بن عتبة بن مسعود ما را خبر داد که می گفته است به من خبر رسیده است که: \* مسروق دست یکی از برادرزاده‌های خود را گرفته است و او را کنار خاکروبه ریزگاه کوفه برد و گفت: می خواهید

این جهان را به شما نشان دهم؟ این است جهان، خوردند و نابود ساختند، پوشیدند و کهنه کردند، سوار شدند و پیشتازی کردند، خونهای خود را در آن ریختند و کارهای ناروای بر خود را روا شمردند و پیوند خویشاوندی را گسستند.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از یونس بن ابی اسحاق، از شعبی ما را خبر داد که می گفته است مسروق قاضی بوده است.

گوید فضل بن دکین و عمرو بن هیشم هردو، از مسعودی<sup>۱</sup>، از قاسم ما را خبر دادند که می گفته است \* مسروق برای قضاوت مقرر نمی گرفته است.

گوید عبدالله بن نمیر، از اعمش، از قاسم بن عبدالرحمان ما را خبر داد که می گفته است \* مسروق برای قضاوت مزد و پاداش نمی گرفته است.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از مجالد، از شعبی ما را خبر داد که \* مسروق می گفته است اگر در موردی داوری کنم و موافق حق باشد یا به حق برسم برای من خوشتر از آن است که یک سال در راه خدا آماده جهاد باشم.

گوید محمد بن عبدالله اسدی و قبیصة بن عقبه هردو، از سفیان، از ابن ابجر، از شعبی ما را خبر دادند که می گفته است \* مسروق به فتوی دادن از شریح داناتر بوده است و شریح در قضاوت از او داناتر بوده است و شریح با مسروق رایزنی می کرده است.

گوید عبدالله بن نمیر، از اعمش، از شقیق ما را خبر داد که می گفته است \* مسروق دوسال قاضی منطقه سلسله بود و برای رعایت سنت دو رکعت دورکعت نماز می گزارد.<sup>۲</sup>

گوید ابو معاویه، از اعمش، از شقیق ما را خبر داد که می گفته است \* به مسروق گفتم: چه چیزی تو را به پذیرفتن این کار واداشت؟ گفت: زیاد و شریح و شیطان، این سه مرا رها نکردند تا در این کار افکندند.

گوید یحیی بن حماد، از ابو عوانه، از سلیمان، از شقیق ما را خبر داد که می گفته است \* دوسال در سلسله همراه مسروق بودم. برای رعایت سنت دورکعت دورکعت نماز می گزارد و از او شنیدم که می گفت: هرگز کاری بیمناکتر از این کار نکرده ام و سخت

۱. این شخص که از راویان نیمه اول قرن دوم است نباید با مسعودی مورخ بزرگ و مولف مروج الذهب اشتباه شود. و برای آگاهی از شرح حال او به شماره ۴۹۰۷ میزان الاعتدال ذهبی مراجعه فرمایید.

۲. ظاهراً مقصود منطقه شوره زار اطراف واسط است. در معجم البلدان نیامده است. از روایت آخری که ضمن شرح حال مسروق در صفحه بعد آمده است استنباط می شود که در واسط بوده است.

می ترسم که این کار مرا در آتش درافکند. البته که از این کار هیچ درم و دیناری به دست نیاورده‌ام و بر هیچ مسلمان و اهل ذمه‌یی ستم روا نداشته‌ام ولی نمی‌دانم این رشته کاری که رسول خدا (ص) و عمر و ابوبکر آن را معمول نداشته‌اند چیست. گوید، به او گفتم: تو که این کار را کرده بودی چه چیزی تو را دوباره بر آن برگرداند؟ گفت: زیاد و شریح و شیطان، مرا دوره کردند و همواره آن را در نظرم آراستند و سرانجام مرا در آن افکندند.

گوید ابوالولید هشام طیالسی، از ابو عوانه، از حصین، از ابو وائل ما را خبر داد که می‌گفته است: \* هنگامی که مرگ مسروق فرا رسید، گفت: خدایا من بر کاری که آن را رسول خدا و ابوبکر و عمر سنت نداشته‌اند نمی‌میرم. به خدا سوگند هیچ زرینه و سیمینه‌یی پیش هیچ‌یک از مردم ندارم جز آنچه در نیام همین شمشیرم موجود است که با فروش آن مرا کفن کنید.

گوید یعلی و محمد پسران عبید و فضل بن دکین همگی، از مطیع بُرجمی، از شعبی، ما را خبر دادند که می‌گفته است: \* مرگ مسروق فرا رسید در حالی که بهای کفن خود را هم نداشت و گفت: بهای کفن مرا وام بگیرید و آن را از کشاورزان و خراج‌گیران نگیرید، بنگرید به کسی که همراه دام است یا دام - گوسپند و گاو و شتر - می‌فروشد و وام بگیرید.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس ما را خبر داد و گفت از ابوشهاب شنیدم می‌گفت: \* یکی از زنهای نبطی مشرک که از شوره‌زارها نمک جمع می‌کرد و برای من می‌آورد و ساکن منطقه سلسله بود می‌گفت: هرگاه باران نمی‌آید و خشکسالی می‌شود کنار گور مسروق می‌رویم و طلب باران می‌کنیم و باران می‌بارد و سیراب می‌شویم. و قبر او را با باده مرطوب می‌کنیم و باده بر آن می‌افشانیم. مسروق به خواب ما آمد و گفت: اگر باید و ناچار این کار را می‌کنید گلاب بپاشانید. مسروق در سلسله که در واسط است درگذشت.

گوید از گفته سفیان بن عیینه ما خبر دادند که می‌گفته است: \* مسروق پس از مرگ علقمه زنده بود و هیچ‌کس بر او برتری داده نمی‌شد.

گوید کس دیگری غیر از سفیان بن عیینه گفته است: \* مسروق به سال شصت و سه درگذشته است. محدثی مورد اعتماد و او را حدیثهای نیکو بوده است.

## سعید بن نمران

ابن نمران ناعطی<sup>۱</sup> از قبیله همدان است.

گوید عمر بن سعد پدر داود حَفَرِی، از سفیان، از ابواسحاق، از عامر بن سعد، از سعید بن نمران، از گفته ابوبکر ما را خبر داد که می گفته است \* منظور از استقامت در این آیه که می فرماید «انّ الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا» «همانا کسانی که گویند پروردگار ما خداوند است و سپس استقامت کنند» این است که مشرک نشوند.<sup>۲</sup>

گوید هشام بن محمد، از گفته پدرش ما را خبر داد که می گفته است \* سعید بن نمران از یاران علی بن ابی طالب (ع) بود و هنگامی که امیر مؤمنان علی، عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب را به حکومت یمن گسیل داشت سعید را همراه او کرد و پسرش مسافر بن سعید از یاران مختار بود.

## نزال بن سبرة هلالی

گوید فضل بن دکین و خلاد بن یحیی هردو، از مسعر، از عبدالملک بن میسره، از نزال بن سبره ما را خبر دادند که می گفته است \* حضرت ختمی مرتبت (ص) برای ما گفته اند: «ما و شما به بنی عبدمناف مشهوریم شما هم فرزندان عبدالله هستید و ما هم فرزندان عبدالله هستیم».

فضل بن دکین می گوید رسول خدا این سخن را به قوم نزال فرموده است. خلاد بن یحیی در حدیث خود افزوده است که مسعر می گفته است ما از خاندان عبدمناف بن هلال بن عامر بن صَعَصَعَة هستیم و پیامبر (ص) از خاندان عبدمناف بن قُصی از قبیله قریش است. گوید، محمد بن عمر واقدی گفته است که نزال بن سبرة از ابوبکر و عمر و عثمان و علی و عبدالله بن مسعود و ابومسعود انصاری و حذیفه بن الیمان روایت کرده است.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از مسعر، از عبدالملک بن میسره، از ضحاک ما را

۱. ناعطی، نام دهکده‌یی از یمن و نام شاخه بزرگی از قبیله همدان است. به منتهی الارب مراجعه فرماید.

۲. بخشی از آیه ۲۹ سوره فصلت است. میدی در کشف الاسرار زیر همین آیه همین روایت را از ابوبکر آورده است.

خبر داد که می‌گفته است: \* نزال مرا گفت چون مرا وارد گورم کردی بگو پرودگارا به این گور و درون آن مبارکی ارزانی فرمای. نزال محدثی مورد اعتماد و او را حدیثهایی است.

### زُهْرَة بن حُمَيْضَة

زهره می‌گوید: پشت سر ابوبکر صدیق بر مرکوبش سوار بودم هیچ‌کس او را نمی‌دید مگر اینکه بر او سلام می‌داد. زهره محدثی کم‌حدیث بوده است.

### معدی کرب

فضل بن دکین از سفیان، از پدرش، از ابوالضحی ما را خبر داد که می‌گفته است: \* ابوبکر از معدی کرب خواست برای او شعری بخواند و او را گفت: تو نخستین کسی که من از هنگام مسلمانی خود از او خواندن و روایت کردن شعر را خواسته‌ام.

### گروهی از این طبقه که از عمر بن خطاب و علی بن ابی طالب و عبدالله بن مسعود و جز از ایشان روایت کرده‌اند

### علقمه بن قیس

ابن عبدالله بن مالک بن علقمه بن سلامان بن کهل بن بکر بن عوف بن نخع از قبیله مذحج و کنیه‌اش ابوشبل بوده است.

علقمه عموی اسود بن یزید بن قیس است و از عمر بن خطاب و عثمان بن عفان و علی بن ابی طالب و عبدالله بن مسعود و حذیفه بن الیمان و سلمان و ابومسعود و ابوالدرداء روایت کرده است.

گوید ابومعاویه، از اعمش، از ابراهیم، از علقمه ما را خبر داد که می‌گفته است: \* عبدالله در راه رفتن و خوی و روش شبیه پیامبر (ص) بود و قیس شباهت به عبدالله داشت. گوید محمد بن عبید، از اعمش، از عماره، از ابومعمر ما را خبر داد که می‌گفته است

\* پیش عمرو بن شرحبیل رفتیم، گفت: بیایید پیش کسی برویم که از لحاظ راه رفتن و روش شبیه‌ترین مردم به عبدالله است. و پیش علقمه رفتیم.

گوید فضل بن دکین، از ابوالاحوص، از مغیره، از ابراهیم ما را خبر داد که می‌گفته است \* علقمه در حضور عبدالله بن مسعود قرآن خواند. عبدالله گفت: پدر و مادرم فدای تو باد با ترتیل تلاوت کن که ترتیل زیور قرآن است.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از منصور، از ابراهیم ما را خبر داد که می‌گفته است \* به علقمه گفته شد ای ابوشبل آیا تو مؤمنی؟ گفت: امیدوارم.

گوید فضل بن دکین، از سفیان، از مغیره، از ابراهیم ما را خبر داد که می‌گفته است \* عبدالله بن مسعود به علقمه کنیه ابوشبل داد و علقمه را فرزندی زاده نشد.<sup>۱</sup>

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از اعمش، از ابراهیم ما را خبر داد که می‌گفته است \* علقمه هر پنج روز یک قرآن می‌خوانده است.

گوید فضل بن دکین، از شریک، از منصور ما را خبر داد که می‌گفته است \* به ابراهیم گفتم آیا علقمه در جنگ صفین شرکت کرد؟ گفت: آری و جنگ کرد چندان که شمشیرش را از خون رنگین ساخت، و برادرش ابی بن قیس کشته شد.

گوید فضل بن دکین، از عبدالسلام بن حرب ما را خبر داد که می‌گفت \* بیشتر از سی سال می‌گذرد که روز جمعه‌یی بر در مسجد نشسته بودیم و از پیرمرد فرتوتی شنیدم که می‌گفت: علقمه بن قیس آمد و روز جمعه بود و امام مسجد خطبه می‌خواند. به علقمه گفتند: ای ابوشبل آیا وارد مسجد نمی‌شوی؟ گفت: این جا جایگاه کسی است که ممکن است گرفتار - ادرار - شود و همان جا بر در مسجد نشست.

گوید عبدالحمید بن عبدالرحمان حِثّانی، از اعمش، از ابراهیم، از علقمه ما را خبر داد که می‌گفته است \* آنچه را در جوانی حفظ کردم چنان - در سینه دارم - که گویی آن را در برگ کاغذ - از روی کتاب - می‌خوانم.

گوید فضل بن دکین و محمد بن عبدالله اسدی هر دو، از سفیان، از اعمش، از ابراهیم ما را خبر دادند که می‌گفته است \* علقمه و اسود، یکی دیگری را صدا کرد و او گفت گوش به فرمانم دیگری گفت هر دو دست فرخنده باد - فرخنده باشی، اسیر دستهای تو هستم.

۱. شبل به معنی شیربچه است ظاهراً این کنیه را برای فال نیک‌زدن در مورد اولادداشتن به کار می‌برده‌اند.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از منصور، از ابراهیم، از گفته خود علقمه ما را خبر داد که می‌گفته است: \* به هنگام مسافرت غسل جمعه نمی‌کرده و نماز چاشت نمی‌گزارده است.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از منصور، از ابراهیم، از گفته خود علقمه ما را خبر داد که به همسرش می‌گفته است: \* از آن چیز گوارا و خوشخوار به ما بخوران و مقصودش تأویل این گفتار خداوند تبارک و تعالی بوده که می‌فرماید «اگر به طیب خاطر برای شما از چیزی گذشتند آن را گوارا و خوشخوار بخورید».<sup>۱</sup>

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از منصور، از ابراهیم ما را خبر داد که می‌گفته است: \* همراه علقمه بودیم چون پای در رکاب کرد گفت: بسم‌الله، و چون بر مرکوب مستقر شد گفت: الحمدلله «منزه است پروردگاری که این را برای ما مسخر کرد و برای آن هم‌آورد نبودیم - از عهده فراهم آوردن آن بر نمی‌آمدیم - و همانا که ما به سوی کردگار خویش بازگشتند گانیم».<sup>۲</sup>

گوید فضل بن دکین، از حفص بن غیاث، از اعمش، از ابراهیم ما را خبر داد که می‌گفته است همراه علقمه - برای گزاردن حج - بیرون آمدم. چون پای خود را در رکاب نهاد گفت: بارخدا یا آهنگ حج دارم، اگر ممکن شود و گرنه آهنگ عمره. گوید تا هنگامی که به مکه در آمد ندیدم که غسل جمعه انجام دهد و او را دیدم که عبایی را بر خود پیچید و در آن نشست و درحالی که محرم بود دهان و کنار بینی خود را پوشاند.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از حصین، از ابراهیم از خود علقمه ما را خبر داد که می‌گفته است: \* هنگامی که همراه اسود - از کوفه - برای حج گزاردن بیرون آمده‌اند علقمه از نجف و اسود از قادسیه نماز را شکسته گزارده‌اند.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از حصین، از ابراهیم، از خود علقمه ما را خبر داد که می‌گفته است: \* مادیانی داشته که با آن در مسابقه شرط‌بندی می‌کرده است.

گوید فضل بن دکین و محمد بن عبدالله اسدی هر دو از سفیان، از منصور، از ابراهیم از خود علقمه ما را خبر دادند که می‌گفته است: \* شبانه به مکه رسیده است نخست هفت دور طواف را انجام داده و سپس سوره‌های طُوال را خوانده است، باز طواف کرده و

۱. بخشی از آیه ۴ سوره چهارم - نساء - که درباره بخشیدن چیزی از کاین دنیا از سوی ایشان بود.

۲. آیات ۱۳ و ۱۴ سوره چهل و سوم - زخرف.



سوره‌هایی را که حدود صد آیه دارد خوانده است، باز طواف کرده و سوره‌های مثانی را خوانده است و سپس طواف کرده و بقیه قرآن را تلاوت کرده است.<sup>۱</sup>

گوید یحیی بن حمّاد، از ابو عوانه، از اعمش، از مالک بن حارث، از عبدالرحمان بن یزید ما را خبر داد که می‌گفته است: \* به علقمه گفتیم چه خوب است که در مسجد نماز بگزاری و در مسجد بنشین و ما هم همراه تو بنشینیم و از تو پرسیم. گفت: خوش نمی‌دارم گفته شود این علقمه است. برخی دیگر او را گفتند چه خوب بود پیش امیران آمد و شد می‌کردی تا حق شرف را برای تو بشناسند. گفت: بیم دارم که پیش از آنچه بر آنان عیب می‌گیرم بر من عیب بگیرند. بیش از آنچه از خوی‌های ناپسند ایشان بکاهم از خوی‌های خودم بکاهند.

گوید طلق بن غنّام ما را، از شریک، از منصور خبر داد که می‌گفته است: \* از ابراهیم پرسیدم آیا علقمه در جنگ صفین شرکت داشت؟ گفت: آری آن‌چنان که شمشیرش از خون رنگین شد و پایش آسیب دید و برادرش اُبیّ نماز کشته شد. طلق می‌گفت: به سبب بسیار نمازگزاری اُبیّ به او اُبیّ نماز گفته می‌شد.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از اسرائیل، از منصور، از ابراهیم، از خود علقمه ما را خبر داد که می‌گفته است: \* پیش عبدالله بن مسعود قرآن می‌خوانده است و مصحف بر دامن عبدالله بن مسعود بوده است. علقمه خوش صدا بوده و عبدالله بن مسعود به او می‌گفته است پدر و مادرم فدای تو باد با ترتیل بخوان.

گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از ابواسحاق، از اسود ما را خبر داد که می‌گفته است: \* عبدالله بن مسعود را دیدم که به علقمه تشهد نماز را می‌آموخت همان‌گونه که سوره‌یی از قرآن را به او می‌آموخت.

گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از منصور، از ابراهیم ما را خبر داد که می‌گفته است: \* ابو بردة<sup>۲</sup> نام علقمه را در گروه کسانی که باید پیش معاویه می‌رفتند نوشت. علقمه برای

۱. هرچند درباره اقسام سوره‌ها اختلاف نظر دیده می‌شود ولی بیشتر نظر بر این دارند که طوال سوره‌های دوم تا نهم قرآن است برای آگهی بیشتر درباره مثانی و اختلاف نظرها به ص ۵۹۵ تاریخ قرآن به قلم مرحوم دکتر محمود رامیار، ص ۵۹۵ مراجعه فرماید.

۲. ابو بردة، یعنی عامر پسر ابوموسی اشعری که قاضی کوفه و از دشمنان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده است. برای آگهی بیشتر از باره‌یی از بدسرشتی‌های او به الکنی والالقباب، ج ۱، ص ۱۵ مراجعه شود.

ابوبرده نوشت نام مرا حذف کن، نام مرا حذف کن.

گوید عفان بن مُسَلِّم، از ازهر سَمَّان، از ابن عون ما را خبر داد که می گفته است: \* از شعبی پرسیدم آیا علقمه فاضل تر بود یا اسود؟ گفت اسود حجت آور - توانای در جدل - و علقمه تیزفهم بود و سرعت درک داشت و اسود کند بود.

گوید ابوولید هشام طیالسی، از شعبه، از حکم، از ابووائل ما را خبر داد که می گفته است: \* چون حکومت کوفه و بصره برای ابن زیاد جمع شد به من گفت هنگامی که می روم - یعنی به بصره - همراه من باش. ابووائل می گوید پیش علقمه رفتم و در آن باره از او پرسیدم. گفت: این موضوع را بدان که از ایشان بهره‌ی نخواهی برد مگر اینکه ایشان بهتر از آن از تو بهره‌مند شوند.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوشهاب، از اعمش، از ابراهیم، از خود علقمه ما را خبر داد که: \* پس از مرگ عبدالله بن مسعود به او گفته‌اند چه خوب است بنشین و سنت را آموزش دهی و گفته است آیا می خواهید پیروان من افزون شوند<sup>۱</sup> و به او گفته شده است چه خوب است پیش امیر روی و او را به انجام کار خیر فرمان دهی. گفته است هرگز بهره‌ی از دنیای ایشان نمی برم مگر آنکه ایشان از دین من بهره بیشتری ببرند.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوشهاب، از اعمش، از ابراهیم، از خود علقمه ما را خبر داد که می گفته است: \* عبدالله بن مسعود مرا گفت گوش بده تا سوره بقره را بخوانم. و چون خواند پرسید آیا چیزی از آن را انداختم؟ گفتم: فقط یک حرف<sup>۲</sup> گفت: فلان حرف از فلان آیه را؟ گفتم آری.<sup>۲</sup>

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوشهاب، از اعمش، از ابراهیم، از خود علقمه ما را خبر داد که می گفته است: \* عبدالله بن مسعود مرا گفت قرآن بخوان. علقمه که خوش صوت بوده قرآن خوانده است و عبدالله گفته است پدر و مادرم فدای تو باد با ترتیل تلاوت کن.

گوید مسلم بن ابراهیم، از سعید بن زُری، از حمّاد، از ابراهیم، از خود علقمه بن قیس ما را خبر داد که می گفته است: \* من مردی بودم که خدای صدای خوشی در خواندن قرآن

۱. به نقل ابن اثیر ذیل کلمه و طاً در النهایه این کار را نوعی گرفتاری و درماندگی می دانسته‌اند.

۲. معلوم می شود جناب عبدالله بن مسعود به عمد و برای آزمودن علقمه حرفی را انداخته است که خودش نشانی آن را داده است.

به من عنایت فرموده بود. و عبدالله بن مسعود از من خواست قرآن بخوانم، و می گفت بخوان پدر و مادرم فدای تو باد که من شنیدم رسول خدا می فرمود «صدای خوش آراستن زیور قرآن است».

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از فضیل بن عیاض، از منصور، از ابراهیم ما را خبر داد که می گفته است \* علقمه هرگاه از قوم خود فتنه انگیزی و سرمستی می دید در چند روز - با درنگ و نرمی - به آنان تذکر می داد.

گوید محمد بن ربیعہ کلایی، از فطر، از گفته مردی ما را خبر داد که می گفته است \* از علقمه شنیدم که می گفت: دانش را مذاکره کنید و فریاد آورید که زنده ماندن آن یادکردن آن است.

گوید حسن بن موسی، از زهیر، از ابواسحاق، از سعید بن ذی حدان ما را خبر داد که گفته است \* به علقمه گفتیم: آدمی هنگامی که به مسجد وارد می شود چه چیزی بگوید؟ گفت: بگوید «السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته. صلی الله و ملائکته علی محمد علیه السلام».

گوید محمد بن عبدالله انصاری، از سعید بن ابی عروبة، از ابومعشر، از نخعی ما را خبر داد که می گفته است \* علقمه شتر یا مرکوب دیگری را از مردی خرید از آن خوشش نیامد و خواست آن را پس بدهد و همراه آن درم هایی بود. علقمه گفت: این مرکوب ما، حق ما در درمهای تو چیست؟ آن مرد مرکوب را پس گرفت و درمها را پس داد.

گوید فضل بن دکین و محمد بن عبدالله اسدی هردو، از سفیان، از ابوقیس ما را خبر داد که می گفته است \* خودم ابراهیم را که پسر بچه یک چشمی بود دیدم که رکاب علقمه را به هنگام سوار شدن گرفت. سفیان می گفته است به نظرم می رسد که گفت روز جمعه بود. گوید عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از ابواسحاق، از مَرَّة ما را خبر داد که می گفته است \* علقمه از عالمان خداشناس بود.

گوید فضل بن دکین هم، از مالک بن مَعُول، از ابوالسفر، از مَرَّة همین سخن را نقل می کرد.

گوید فضل بن دکین، از حسن بن صالح، از ابراهیم بن مهاجر، از ابراهیم ما را خبر داد که می گفته است \* علقمه همراه علی (ع) بیرون رفت - یعنی برای شرکت در جنگ صفین. عبیدالله بن موسی و فضل بن دکین هردو، از اسرائیل، از غالب بن ابی هذیل ما را خبر

دادند که می گفته است: \* از ابراهیم دربارهٔ علقمه و اسود پرسیدم که کدامیک برترند. گفت: علقمه و او در جنگ صفین شرکت داشته است.

گوید فضل بن دکین، از ابوالأخوص، از ابواسحاق، از عبدالرحمان بن اسود ما را خبر دادند که می گفته است: \* علقمه و اسود می گفته اند کامل کردن سلام دادن دست دادن به یکدیگر است و کامل کردن حج در این است که در عرفات همراه امام - پیشنماز - دو نماز - ظهر و عصر - را بگزاری.

گوید فضل بن دکین، از حنش بن حارث ما را خبر داد که می گفته است پیرمردان ما برای ما نقل کردند که: \* چون صدای علقمه به تلاوت قرآن برمی خاست، عبدالله بن مسعود می گفت: ای علقمه! بخوان که پدر و مادرم فدای تو باد، و او را فرمان می داد که پس از - مرگ - عبدالله بن مسعود هم همان گونه قرآن بخواند.

گوید فضل بن دکین ما را خبر داد، محمد بن سعد می گوید خیال می کنم گفت حنش، از پیرمردان خودشان نقل می کرد که عمرو بن میمون می گفته است: \* ده سال در شهر نانوای علقمه بودم.

عبدالله بن موسی و احمد بن یونس هردو، از اسرائیل، از ابواسحاق، از اسود ما را خبر دادند که می گفته است: \* علقمه وصیت کرد به هنگام مرگ لااله الاالله را بر او تلقین دهند و هیچ کس را هم از مرگ او آگاه نسازند.

فضل بن دکین و محمد بن عبدالله اسدی هردو، از سفیان، از حُصَین، از ابراهیم ما را خبر دادند که علقمه گفته است: \* به هنگام مرگ لااله الاالله بر من تلقین کنید و با شتاب مرا کنار گورم برسانید و خبر مرگ مرا اعلام مکنید که بیم دارم همچون اعلام کردن دورهٔ جاهلی باشد.

گوید اسحاق بن منصور، از زُهیر، از ابواسحاق ما را خبر دادند که می گفته است: \* علقمه به اسود و عمرو بن میمون گفته است به هنگام مرگ لااله الاالله را فریاد من آورید و هیچ کس را از مرگ من آگاه مسازید که آن کار خبر مرگ دادن یا فراخواندن به سنت جاهلی است.

گوید وکیع بن جراح، از محمد بن قیس، از علی بن مُدرک نخعی، از ابراهیم، از خود علقمه ما را خبر داد که وصیت کرده و گفته است: \* اگر بتوانی به هنگام مرگ من چنان کنی که آخر کلمه من این باشد: «لااله الاالله وحده لا شریک له» انجام بده و به هیچ کس خبر

مرگم را مدهید که بیم دارم همچون خبر دادن دوره جاهلی باشد، و چون پیکرم را از خانه بیرون آورید در خانه را ببندید و هیچ زنی از پی جنازه ام نیاید.

گوید عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از جابر، از عامر ما را خبر داد که می گفته است \* دو سال در شهر مرو همراه علقمه بودم دور کعتی نماز می گزارد. محمد بن سعد می گوید کس دیگری جز او می گفت \* علقمه به خوارزم رفته و آن جا دو سال مانده است.

گوید فضل بن دکین، از سفیان، از حسن، از ابراهیم ما را خبر داد که می گفته است \* زمانی که موذن از مناره فرود می آمد پشت سر علقمه می ایستادم.

گوید وکیع و فضل بن دکین هردو، از اسرائیل، از ابواسحاق ما را خبر دادند که می گفته است \* علقمه در حالی که شب کلاه بر سر و پوستین آستین بلند بر تن داشت نماز می گزارد و دستهای خود را از آن بیرون نمی آورد.

فضل بن دکین ما را خبر داد که \* علقمه به سال شصت و دو در کوفه در گذشته است. او محدثی مورد اعتماد و پر حدیث بوده است.

### عُبَيْدَةَ بن قَيْسِ سَلْمَانِي

از قبیله مراد است.

گوید عبدالله بن بکر بن حبیب سهمی، از هشام بن حسان، از محمد، از خود عبیده ما را خبر داد که می گفته است \* دو سال پیش از رحلت حضرت ختمی مرتبت مسلمان شده ولی آن حضرت را ندیده است.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از هشام، از محمد ما را خبر داد که \* عبیده دو سال پیش از رحلت پیامبر (ص) نماز می گزارده ولی با آن حضرت دیدار نداشته است.

محمد بن سعد می گوید، محمد بن عمر واقدی گفت که \* عبیده به روزگار عمر از سرزمین خود هجرت کرده و از عمر و علی و عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

گوید فضل بن دکین و ابو عامر عقدی و مسلم بن ابراهیم همگی، از قره بن خالد، از محمد بن سیرین ما را خبر داد که می گفته است \* عبیده کار گزار و سالار قوم خود بوده است.

گوید محمد بن عبدالله انصاری، از هشام بن حسان، از محمد بن سیرین ما را خبر داد که می‌گفته است: \* عبیده کارگزار و سرپرست قوم خود بود. عطایی را که ویژه ایشان بود میان ایشان بخش کرد، یک درم فزون آمد دستور داد برای آن یک درم میان ایشان قرعه بکشند. مردی به او نزدیک شد و گفت: این کار درستی نیست. عبیده گفت: مگر در جنگهای خود همین‌گونه رفتار نمی‌کردیم؟ آن مرد گفت: آنجا غنیمت را میان قوم بخش می‌کردید و سپس میان گروهها قرعه می‌کشیدید و همان سهم میان افراد گروه بخش می‌شد. اما اگر این جا قرعه کشی کنی این یک درم بهره یک تن می‌شود بدون آنکه به یارانش چیزی برسد. عبیده به آن مرد گفت: راست می‌گویی. آن‌گاه فرمان داد با آن یک درم چیزی خریده و میان همه بخش شود.<sup>۱</sup>

گوید عفان بن مُسَلِّم، از حماد بن زید، از ایوب و هشام، از محمد ما را خبر داد که \* علی (ع) خطاب به کوفیان فرموده است: ای مردم کوفه آیا از اینکه مانند سلمانی و همدانی باشید ناتوانید؟ - منظور حارث بن اَزْمَعِ همدانی است و حارث اعور در نظر نبوده است - و آن دو نصف یک مردند. حماد در پی سخن خود گفته است عبیده یک چشم بوده است.

گوید عفان بن مُسَلِّم، از حماد بن سلمة، از ایوب، از محمد ما را خبر داد که می‌گفته است: \* یاران برگزیده عبدالله بن مسعود پنج تن بودند. برخی عبیده را بر همگی مقدم می‌داشتند و برخی علقمه را و در این اختلاف نداشتند که شریح آخرین ایشان است. به حماد گفته شده است آنان را بشمر. گفته است: عبیده و علقمه و مسروق و همدانی و شریح و سپس افزوده است اکنون به یاد ندارم که آیا همدانی را بر شریح مقدم می‌داشتند یا شریح را بر او. عفان بن مسلم و ابو ولید هشام و ابوقطن عمرو بن هیثم همگی از شعبه، از حکم، از ابراهیم ما را خبر دادند که عبیده می‌گفته است: \* برای من و به نام من کتابی فراهم میاورید. ابوالولید در حدیث خود می‌گفته است که عبیده برای خودم این موضوع را گفت.

گوید قبیصة بن عُقْبَةَ، از سفیان، از نعمان بن قیس ما را خبر داد که می‌گفته است: \* عبیده به هنگام مرگ کتابها و نوشته‌های خود را خواست و همه را پاک و نابود کرد و گفت: بیم دارم کسی پس از من آنها را به چنگ آورد و در غیر جایگاهش قرار دهد - از

۱. به راستی که اینگونه آزادی و پند پذیری بسیار ارزنده است، ای کاش در این روزگار هم بتوان این چنین بود.

مطالب آن سوءاستفاده کند.

گوید قبیصة، از سفیان، از نعمان قیس ما را خبر داد که \* چون مؤذن شروع به گفتن اقامه می کرد پیرزنان قبیله می گفتند گویی در تندگفتن همچون تندخواندن نماز عبیده است. گوید احمد بن اسحاق حَضْرَمِي، از عبدالواحد بن زیاد، از عاصم، از محمد بن سیرین ما را خبر داد که می گفته است \* گروهی که ستیز داشتند پیش عبیده آمدند که میان آنان را اصلاح دهد. عبیده گفت: تا هنگامی که مرا امیر خو و قرار ندهید عقیده ام را نمی گویم. گویا اعتقاد داشت در این گونه کارها اختیاری که برای امیر وجود دارد برای قاضی و غیر قاضی فراهم نیست.<sup>۱</sup>

گوید محمد بن عبدالله انصاری، از هشام، از محمد، از خود عبیده ما را خبر داد که می گفته است \* دو پسر بچه با دو لوح که در آنها نبشته یی بود پیش او آمدند و خواستند یکی را بر دیگری بگزینند - آن را در اختیار یکی از آن دو قرار دهد - عبیده گفته است این حکم است و از اظهار نظر خودداری کرده است.

محمد بن عبدالله انصاری، از ابن عون، از محمد ما را خبر داد که می گفته است \* درباره آیه یی از عبیده پرسیدم. گفت: بر تو باد به پرهیزکاری - بیم از خدا - و استواری. آنانی که می دانستند قرآن برای چه مورد نازل شده است رخت بر بسته و رفته اند.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از هشام، از محمد، از عبیده ما را خبر داد که می گفته است \* مردم درباره آشامیدنیها بر من اختلاف کرده اند و حال آنکه سی سال است که مرا هیچ آشامیدنی جز شیر و شربت عسل و آب نیست.

گوید سلیمان بن حرب، از حماد بن زید، از ایوب و یحیی بن عتیق، از محمد ما را خبر دادند که می گفته است \* از عبیده درباره نبیذ پرسیدم. گفت: مردم آشامیدنیهایی پدید آورده اند، بیست سال است که مرا آشامیدنی جز آب و شیر و شربت عسل نیست.

گوید محمد بن عبدالله انصاری، از هشام بن حسان، یعنی از محمد ما را خبر داد که می گفته است \* به عبیده گفتم پیش ما چیزی از موهای حضرت ختمی مرتبت موجود است که انس بن مالک داده است. عبیده گفت: اگر یک تار از آن پیش من باشد برای من از همه زرینه و سیمینه یی که روی زمین موجود است خوشتر است.

۱. یعنی مرا وکیل تامالاختیار خود قرار دهید و با کمال آزادی و میل داوری مرا بپذیرید.

گوید موسی بن اسماعیل، از عبدالواحد بن زیاد، از نعمان بن قیس ما را خبر داد که می‌گفته است پدرم مرا گفتم: \* به عیبده گفتم به من خبر رسیده است که تو می‌میری و سپس پیش از رستاخیز برمی‌گردی و در فشی بر دوش می‌کشی و برای تو جاهایی گشوده می‌شود که برای هیچ‌کس پیش از تو گشوده نشده است و برای هیچ‌کس پس از تو نیز گشوده نخواهد شد. عیبده گفت: اگر خداوند پیش از روز قیامت مرا دوبار زنده کند و دوبار بمیراند معلوم نیست برای من اراده خیر فرموده باشد.<sup>۱</sup>

گوید وکیع بن جراح، از مسعر، از ابو حصین ما را خبر داد که می‌گفته است: \* عیبده وصیت کرد که اسود بن یزید بر پیکرش نماز بگذارد.

گوید سلیمان پدر داود طیالسی، از شعبه، از ابو حصین ما را خبر داد که می‌گفته است: \* عیبده سلمانی وصیت کرد که اسود بن یزید بر جنازه‌اش نماز بگذارد. اسود گفت: شتاب کنید تا پیش از آمدن دروغگو یعنی مختار انجام شود. گوید: اسود پیش از غروب آفتاب بر او نماز گزارد. عیبده به سال هفتاد و دو در گذشته است.

## ابو وائل

نامش شقیق و نام پدرش سلمه اسدی و یکی از خاندان مالک بن مالک بن ثعلبه بن دودان بن اسد بن خزیمه است.

گوید وکیع بن جراح، از ابوالعنبس عمرو بن مروان ما را خبر داد که می‌گفته است: \* به ابو وائل گفتم: آیا روزگار پیامبر (ص) را درک کرده‌ای؟ گفت: آری نوجوانی بودم که هنوز بر چهره‌ام موی نرسته بود ولی آن حضرت را ندیده‌ام.

گوید ابومعاویه ما را خبر داد و گفت اعمش، از شقیق - ابو وائل - برای ما نقل کرد که می‌گفته است: \* در حالی که در قادیسیه بودیم نامه‌ی ابوبکر که به خط عبدالله بن ارقم بود برای ما رسید.

گوید ابومعاویه از اعمش ما را خبر داد که می‌گفته است شقیق به من گفت: \* ای سلیمان! اگر روز جنگ بُزَاخَةُ<sup>۲</sup> ما را می‌دید که چگونه در گریز از خالد بن ولید بودیم و

۱. ملاحظه می‌کنید که اعتقاد به رجعت در قرن اول هجری مطرح بوده است.

۲. بُزَاخَةُ، نام آبی در سرزمین قبیله اسد است. این جنگ به سال یازدهم بوده است. برای آگاهی بیشتر به صفحات ۱۴۶ تا



من چنان از شتر به زمین افتادم که نزدیک بود گردنم بشکند و اگر آن جا مرده بودم سرانجام من دوزخ بود.

گوید سعید بن منصور، از هُشیم، از مغیره، از خود ابو وائل ما را خبر دادند که می گفته است: \* جمع کننده زکات از سوی پیامبر (ص) پیش ما آمد و از هر پنجاه ناقه یک ناقه می گرفت. من تنها قوچی را که داشتم پیش او بردم و گفتم: زکات این را بگیر. گفت: در این زکاتی نیست.

گوید وکیع بن جراح، از اعمش، از خود ابو وائل ما را خبر داد که به او گفته شده است: \* آیا در جنگ صفین شرکت کردی؟ گفته است: آری و چه بد صفهایی بود.

گوید مرا از عبدالرحمان بن مهدی، از گفته شعبه، از یزید بن ابی زیاد خبر دادند که می گفته است: \* از ابو وائل پرسیدم کدامیک از شما دوتن یعنی تو و مسروق بزرگترید؟ گفت: من از مسروق بزرگترم.

گوید همچنین از عبدالرحمان، از سفیان، از پدرش، از ابو وائل برای من نقل کردند که به او گفته شده است: \* تو بزرگتری یا ربیع بن خُثیم؟ پاسخ داده است از جهت سن و سال من بزرگترم و از جهت عقل او از من بزرگتر است.

گوید یعلی و محمد پسران عبید، از صالح بن حیان، از شقیق بن سلمه - ابو وائل - ما را خبر دادند که می گفته است: \* عمر به دست خویش چهار مقرری مرا داد و گفت همانا ارزش یک تکبیر بیشتر از همه دنیا و آنچه در آن است می باشد.

گوید عفان بن مسلم، از ابوالاحوص، از مُسَلِم اعور، از ابو وائل ما را خبر داد که می گفته است: \* همراه عمر بن خطاب در جنگ شام شرکت کردم، عمر گفت از پیامبر (ص) شنیدم می فرمود: «ابریشم و دیبا می پوشید و در ظرفهای زرین و سیمین چیزی میاشامید که این چیزها در این جهان برای مشرکان است و در آخرت برای ما».

گوید عفان بن مسلم و سعید بن منصور هر دو ما را خبر دادند و گفتند ابو عوانه از مهاجر پدر حسن ما را خبر داد که می گفته است: \* پیش ابو بردة و شقیق رفتم که هر دو را بر بیت المال گماشته بودند. و مقداری زکات بردم آن را از من گرفتند. سعید در پی سخن خود این موضوع را افزوده است که مهاجر می گفته است بار دیگری به بیت المال زکات بردم

→

شقیق - ابو وائل - تنها بود به من گفت: برگردان و خودت میان مستحقان بخش کن. گفتم: در باره آنچه به مولفه قلوبهم تعلق می‌گیرد چه کار کنم؟ گفت آن را هم به مصرف مستحقان دیگر برسان.

گوید عفان بن مسلم، از شعبه، از حکم ما را خبر داد که می‌گفته است ابو وائل مرا گفت که: \* میان من و زیاد آشنایی بود. همینکه حکومت بصره و کوفه هردو برای زیاد فراهم آمد، به من گفت: همراه من باش شاید از من بهره‌مند شوی. ابو وائل می‌گوید: پیش علقمه رفتم و از او در آن باره پرسیدم. گفت: تو هرگز از ایشان بهره‌ی نمی‌بری مگر اینکه آنان از تو بهره بهتری ببرند. گوید، یعنی از دین او. گوید، زیاد، ابو وائل را به سرپرستی بیت‌المال گماشت و سپس او را از آن شغل برکنار ساخت.

گوید فضل بن دکین، از ابوبکر بن عیاش، از عاصم، از خود ابو وائل ما را خبر داد که می‌گفته است: \* هنگامی که معاویه، یزید را به جانشینی خود گماشت. ابو وائل می‌گفته است آیا معاویه اینگونه می‌پندارد که پس از مرگ خود پیش یزید برمی‌گردد و او را در پادشاهی خود می‌بیند؟

سعید بن منصور از ابو عوانه، از عاصم بن بَهدله، از خود ابو وائل برای ما نقل کرد که می‌گفته است: \* حجاج به من پیام داد و کسی را فرستاد. پیش او رفتم. پرسید نامت چیست؟ گفتم: امیر نام مرا می‌دانسته است که کسی را پیش من فرستاده و فراخوانده است. پرسید چه هنگامی به این سرزمین آمده‌ای؟ گفتم: از همان هنگام که نخستین ساکنان در آن فرود آمده‌اند. پرسید چه اندازه قرآن می‌خوانی؟ گفتم: همان اندازه که اگر از آن پیروی کنم مرا بسنده باشد. گفت: آهنگ آن داریم که تو را بر بخشی از سرزمین‌های خود حکومت دهیم. پرسیدم بر کدام سرزمین امیر؟ گفت: سلسله. گفتم: منطقه سلسله را جز مردان نیرومندی که بر آن کار قیام و عمل کنند نمی‌توانند. و اگر از من در آن کار یاری بخواهی، از پیرمردی درهم شکسته و ناتوان که از همکاران ناپسندیده بیم دارد یاری جسته‌ای. اگر امیر مرا از آن کار معاف دارد مرا خوشتر است و اگر می‌خواهد مرا به سختی بیندازد امیر خود داند. و سوگند به خدا که شبها از خواب می‌پریم و امیر را به یاد می‌آورم و دیگر تا سپیده دم خواب به چشم من نمی‌آید و عهده‌دار هیچ کاری برای امیر نیستم. چگونه خواهد بود اگر از سوی امیر عهده‌دار حکومتی باشم، و به خدا سوگند می‌خورم که مردم هرگز از امیری به این اندازه که از تو بیم دارند بیم نداشته‌اند. گوید این سخن من حجاج را خوش آمد و گفت: دوباره بگو. و

چون دوباره گفتم، چنین گفت: این سخن تو که گفתי اگر امیر مرا معاف دارد مرا خوشتر است و اگر می‌خواهد مرا به سختی اندازد خود داند، اگر کسی جز تو پیدا نکنیم تو را بر آن کار وامی‌داریم و اگر کسی جز تو بیابیم تو را به رنج نمی‌افکنیم. اما این سخن تو که مردم هرگز از امیری به اندازه من بیم نداشته‌اند، آری به خدا سوگند که بر روی زمین مردی را گستاخ‌تر از خودم در خون‌ریزی نمی‌دانم. وانگهی کارهایی را انجام دادم که مردم ترسیدند و بدان وسیله کار برای من گشوده شد. برو خدایت رحمت کند.

ابو وائل می‌گوید از پیش حجاج بیرون آمدم و به عمد مانند اینکه جایی را نمی‌بینم خود را از راه کنار کشیدم - گویی راه خروجی را گم کرده‌ام. حجاج گفت: شیخ را راهنمایی کنید. شیخ را دریابید و کسی آمد و دستم را گرفت و مرا بیرون برد و دیگر پیش او برنگشتم.

گوید اسماعیل بن ابراهیم، از روح بن قاسم، از عاصم بن بَهْدَلَة، از ابو وائل ما را خبر داد که می‌گفته است \* چون حجاج آمد پیام داد و کسی را پیش من گسیل داشت. پیش او رفتم. پرسید نامت چیست؟ گفتم: گمان نمی‌کنم پیش از آن که نام مرا بدانی کسی را پیش من فرستاده باشی. گفت: چه هنگام به این شهر آمده‌ای؟ گفتم: از همان هنگام که مردم این شهر آمده‌اند. پرسید چه اندازه قرآن می‌دانی؟ گفتم: به آن اندازه که اگر به آن عمل کنم مرا بسنده باشد. گفت: پیش تو فرستاده‌ام که از تو برای حکومت یکی از مناطق یاری بجویم. گفتم: کدام منطقه از حکومت امیر؟ گفت: سلسله. گفتم: کار سلسله جز با مردان و یارانی که بتوانند بر آن قیام کنند سروسامان نمی‌گیرد، و اگر از من یاری بخواهی از پیرمردی درهم شکسته که از همکاران نادرست بیم دارد یاری خواسته‌ای، اگر امیر مرا معاف دارد برای من خوشتر است و اگر مرا مجبور کنی و به رنج اندازی خود دانی و ای امیر! به خدا سوگند هرگاه شب تو را به یاد می‌آورم خواب را از سرم می‌رباید، وانگهی مردم را چنان می‌بینم که از تو چنان بیم دارند که هرگز از امیر دیگری چنان بیم نداشته‌اند. گفت: این سخن که می‌گویی بدان سبب است که هیچ امیری خون‌ریزتر از من به این شهر نیامده است. آری من کارهایی را انجام دادم که مردم از آن بیم داشتند و به همان سبب کارها برای من گشوده شد اینک اگر از تو بی‌نیاز شدم معافت می‌دارم و گرنه تو را بر آن کار وامی‌دارم. برو خدایت رحمت کند. گوید چون برگشتم به عمد و آن چنان که گویی در را نمی‌بینم بدان سو رفتم. حجاج - به پرده‌دار گفت - وای بر تو شیخ را راهنمایی کن.

گوید فضل بن دُکین از سفیان، از گفتهٔ مردی ما را خبر داد که می‌گفته است ابو وائل گفت: «پروردگارا به حجاج خوراکی از خار شتری بخوران که نه فربه سازد و نه گرسنگی را چاره‌ساز باشد.»<sup>۱</sup> اگر این کار را خوش می‌داری. به او گفتند: ای ابو وائل در این کار شک کردی؟ گفت: نه تنها شک نکردم که از آن اندوهگین هم نمی‌شوم.

گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است: «مردی مرا پیش ابو وائل برد و گفت: ای ابو وائل بر ضد حجاج به چه چیزی گواهی می‌دهی؟ ابو وائل گفت: به من فرمان می‌دهی برای خداوند حکم و تکلیف کنم؟»

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از ابوهاشم ما را خبر داد که می‌گفته است: «ابو وائل را به روزگار حجاج دیدم که اشاره می‌کند اشاره کردنی.»

گوید محمد بن عبید، از اعمش ما را خبر داد که می‌گفته است ابراهیم مرا گفت: «بر تو باد پیوستگی به شقیق که من یاران عبدالله بن مسعود را که بسیار بودند درک کردم و آنان ابو وائل شقیق را از برگزیدگان خود می‌شمردند.»

گوید جریر بن عبدالحمید، از مغیره ما را خبر داد که می‌گفته است: «ابراهیم تیمی در خانه ابو وائل موعظه می‌کرده و ابو وائل همچو مرغ به پرواز می‌آمده است؛ بال‌بال می‌زده است.»

گوید فضل بن دُکین، از ابوبکر بن عیاش، از عاصم ما را خبر داد که می‌گفته است: «ابو وائل در نماز و در راه به این سو و آن سو نمی‌نگریست.»

گوید موسی بن اسماعیل، از عبدالله بن بکر، از عاصم بن بهدله ما را خبر داد که می‌گفته است شنیدم: «ابو وائل شقیق بن سلمه در سجده چنین می‌گفت: «پروردگارا از من درگذر و مرا بیامرز که اگر از من درگذری چه بسیار که از من درگذشته‌ای، و اگر عذابم دهی بدون آنکه ستم کرده باشی عذابم خواهی داد و کس بر تو نتواند که پیشی گیرد.»»

گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از اعمش ما را خبر داد که: «هرگاه از ابو وائل چیزی از قرآن می‌پرسیدند، می‌گفت: خداوند معنی آن را به هرکسی بخواهد ارزانی می‌دارد.»

گوید علی بن عبدالله بن جعفر، از سفیان بن عیینة، از عطاء بن سائب ما را خبر داد که می‌گفته است: «ابو وائل خوش نمی‌داشته به حرفی از قرآن حرف بگوید بلکه به آن اسم

۱. برگرفته از آیات ۵ و ۶ سوره هشتاد و هشتم - غاشیه.

می گفته است.

گوید عارم بن فضل از حماد بن زید، از عاصم ما را خبر داد که می گفته است \* کسانی را درک کردم که همه شب را شب زنده داری می کردند جامه های به زعفران رنگ کرده می پوشیدند و از سبو باده می نوشیدند - یعنی پیش از آن که مسلمان شوند. ابو وائل و مردی دیگر از ایشان بودند، و در آن کار هیچ گناهی نمی پنداشتند.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوبکر بن عیاش، از عاصم ما را خبر داد که می گفته است \* عبدالله بن مسعود هرگاه ابو وائل را می دید، می گفت: این آن توبه کننده است.

گوید عفان بن مسلم و عارم بن فضل هر دو از ابو عوانه، از مغیره، از ابو وائل ما را خبر دادند \* که هرگاه کسی او را صدا می زده است می گفته است گوش به فرمان خدایم. عفان در پی این حدیث افزوده است که ابو وائل در پاسخ لبیک «گوش به فرمانت هستم» نمی گفت. عارم گفته است لبّی یدیک - «فرمان بردار دستهای تو هستم» نمی گفت.

گوید خلاد بن یحیی و احمد بن عبدالله بن یونس، هر دو از معرف بن واصل ما را خبر دادند که \* نزدیک غروب خورشید ابو وائل به غلام خود می گفته است: ای غلام حالا می توانیم نماز بگزاریم؟ احمد بن عبدالله بن یونس در حدیث خود می افزود که ابو وائل کور شده بود.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس ما را خبر داد و گفت معرف بن واصل برای من حدیث کرد و گفت \* ابراهیم تیمی را<sup>۱</sup> در خانه ابو وائل دیدم. دست ابو وائل در دست من بود. هرگاه ابراهیم تذکری می داد ابو وائل می گریست و هرگاه ابراهیم بیم می داد ابو وائل می گریست.

گوید سعید بن محمد ثقفی، از گفته زبرقان ما را خبر داد که می گفته است ابو وائل مرا گفت \* با کسانی که می گویند اگر این چنین ببینی، اگر این چنین ببینی - افراد اشکال تراش و کنجکاو - همنشینی مکن.

گوید عفان بن مسلم، از ابو عوانه، از عاصم ما را خبر داد که می گفته است \* ابو وائل

۱. ابراهیم بن یزید بن شریک تیمی که کنیه اش ابواسماء بوده است از پارسایان نام آور نیمه دوم قرن اول هجری است. او در واسط در زندان حجاج درگذشته است. برای آگاهی بیشتر از شرح حال او به ابن جوزی، صفة الصفوة ج ۳، حیدرآباد، ۱۳۵۶ ق، ص ۴۹ مراجعه فرمایید.

کلبه‌یی ساخته شده از نی و شاخ و برگ داشت که خودش و اسبش در آن زندگی می‌کردند. هرگاه به جهاد می‌رفت آن را جمع می‌کرد و چون برمی‌گشت آن را از نو برپا می‌کرد.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از میندل، از سفیان، از عمرو بن، از عاصم، از ابو وائل ما را خبر داد که می‌گفته است \* یک درهم درآمد از بازرگانی برای من خوشتر از ده درهم از مقرری من است. قیس هم از عاصم از ابو وائل مانند همین سخن را نقل می‌کند.

گوید فضل بن دکین، از حفص، از اعمش ما را خبر داد که می‌گفته است \* خود دیدم که اندازه‌ای از ابو وائل تا نیمه ساق پایش و پیراهنش اندکی کوتاهتر از آن و ردایش کوتاهتر از هر دو بود و مجاهد را هم همینگونه دیدم.

گوید فضل بن دکین، از سعید بن صالح اسدی ما را خبر داد که می‌گفته است \* ابو وائل گاهی پاره‌ها و بریده‌های پارچه‌های یمنی را می‌پوشید.

گوید عبیدالله بن موسی، از شبیان، از اعمش ما را خبر داد که می‌گفته است \* خود دیدم که ابو وائل موهای ریش خود را با رنگ زرد خضاب می‌بست.

گوید فضل بن دکین، از فطر ما را خبر داد که می‌گفته است \* ابو وائل را دیدم که ریش خود را زرد می‌کند.

گوید عمرو بن هشام پدر قطن ما را خبر داد و گفت \* به معرف بن واصل گفتم تو خود ابو وائل را دیدی که موهای ریش خود را زرد می‌کرد؟ گفت: آری ابو وائل موهای ریش خود را زرد می‌کرد.

گوید زهیر بن حرب، از علی بن ثابت، از سعید بن صالح ما را خبر داد که می‌گفته است \* خود دیدم که ابو وائل به نوحه سرایی گوش می‌کرد و می‌گریست.

گوید عفان بن مسلم، از عبدالله بن بکر مژنی ما را خبر داد که می‌گفته است از عاصم بن بهدله شنیدم می‌گفت \* ابو وائل برای دیدار اسود بن هلال پیش او آمد، و به او گفت: به خدا سوگند پیش تو نیامدم، مگر اینکه دلم می‌خواست تو را دیگر نبینم - مرده باشی. اسود گفت: ای ابو وائل به چه سبب؟ پاسخ داد که از این زندگی بر تو بیم دارم - برای تو چیز شایسته‌یی نیست. وانگهی بر تو از آزمون‌ها و گرفتاری‌ها می‌ترسم و می‌دانم آنچه در پیشگاه خداست بهتر است.

اسود گفت: ای ابو وائل چنین مکن و بدینگونه میندیش که من در هر روز از گزاردن پنجاه نماز کوتاهی نمی‌کنم. و من چون بمیرم عمل من قطع می‌شود و دیگر نمی‌توانم نمازی

بر نمازی و کردار پسندیده‌ی بر کردار پسندیده و روزه‌ی بر روزه بیفزایم.  
گوید عفان بن مسلم، از حماد بن سلمه، از عاصم بن بهدلة ما را خبر داد که \* چون  
ابو وائل درگذشت ابو بَرده پیشانی او را بوسید.  
گوید فضل بن دکین و جز او می‌گفتند \* ابو وائل به روزگار حجاج پس از جَمَاجِم<sup>۱</sup>  
درگذشت.

ابو وائل، از عمر و علی و عبدالله بن مسعود و أسامه بن زید و حذیفه و ابو موسی و ابن  
عباس و عذرة بن قیس روایت کرده است، سپس به شام رفته است و از ابوالدرداء حدیث  
شنیده است. او از ابن زبیر و سلمان بن ربیع هم روایت کرده است و همراه سلمان بن ربیعة  
در جنگ بَلَنْجَر<sup>۲</sup> شرکت کرده است. از ابن مغیر هم روایت کرده و ابن مغیر سعدی خود از  
عبدالله بن مسعود روایت می‌کرده است. ابو وائل همچنین از مسروق و کردوس و عمرو بن  
شرحبیل و یسار بن نُمیر و سلمه بن سبرة و عمرو بن حارث یعنی همان کسی که روایاتی از  
زینب همسر عبدالله بن مسعود شنیده است روایت کرده است. ابو وائل محدثی مورد اعتماد  
و پر حدیث بوده است. گوید وکیع بن جراح، از اعمش، از ابو وائل از ضَبَّی بن معبد جهنی ما  
را خبر داد.<sup>۳</sup>

### زید بن وَهَب جُهَينِي

او فردی از خاندان حِشَل بن نَصْر بن مالک بن عدی بن طول بن عوف بن غَطَفان بن قیس بن  
جُهَينَة و از قبیله قضاة است. کنیه اش ابوسلیمان بوده است. او از عُمر و علی و عبدالله و  
حذیفه روایت کرده است و همراه علی بن ابی طالب (ع) در جنگهای او بوده است.  
گوید فضل بن دکین، از ابن غنیه، از حکم، از زید بن وَهَب ما را خبر داد که می‌گفته

۱. جنگ جَمَاجِم یا ذیرالجمام، به شعبان سال ۸۲ و به گفته برخی به سال ۸۳ میان حجاج و عبدالرحمان بن محمد بن  
اشعث در دیرجمام که نزدیک کوفه به راه بیابانی بصره بوده درگرفته است. برای آگاهی بیشتر به ایام العرب، ج ۲،  
صص ۴۹۸-۵۰۹ مراجعه فرمایید.
۲. بَلَنْجَر، نام شهری از ناحیه خزر است، آنچه طبری در تاریخ و نویری در نهایة الارب نوشته‌اند حکایت از آن دارد که این  
جنگ به سال ۱۰۴ هجری بوده که سالها از مرگ ابو وائل گذشته بوده است.
۳. روایت در متن همینگونه بی‌دنباله است. شرح پارسایی ابو وائل شقیق بن سلمه به تفصیل در حلیة الاولیاء، ج ۴،  
صص ۱۱۳-۱۰۱ و به صورت خلاصه‌تر در صفة الصفوة، ج ۳، ص ۱۵-۱۴ آمده است.

است \* به هنگام امارت عمر بن خطاب به جنگ آذربایجان رفتیم. زبیر بن عوام هم همراهمان بود. نامه عمر به ما رسید که در آن نوشته بود، مرا خبر رسیده است که شما در سرزمینی هستید که خوراکش با مردار - کشتار غیر شرعی - آمیخته است و لباس آن هم پوست مردار است. جز از آنچه به روش شرع کشته شده است نخورید و جز پوستهایی را که بدان روش فراهم شده باشد نپوشید.

گوید فضل بن دکین می گفت آزاد کرده و وابسته زید بن وهب برای ما نقل کرد که \* زید بن وهب در حالی که جامه اش را از گردن خود حمایل می کرد برای ما پیشنهادی می کرد. او بر جنازه ها چهار تکبیر می گفت و هرگاه سلام می داد می گفت: سلام و رحمت خدا و برکتها و آمرزشها و پاکترین درودهایش بر شما باد.

گوید ابو معاویه ضریر، از گفته اعمش ما را خبر داد که می گفته است \* زید بن وهب را دیدم که موهای ریش خود را با رنگ زرد خضاب می بست.

محمد بن سعد می گوید، یاران ما گفته اند \* زید بن وهب به روزگار حکومت حجاج پس از جنگ جماجم در گذشته، محدثی مورد اعتماد و پر حدیث بوده است.

## عبدالله بن سخیره آزدی

کنیه اش ابو مَعْمَرٌ است. از عمر و علی و عبدالله بن مسعود و خباب و ابومسعود و علقمه روایت کرده است.

از گفته اسرائیل حدیثی از قول ابو مَعْمَر نقل می کنند که از ابوبکر صدیق شنیده که می گفته است \* ادعا کردن به نسب ناشناخته کفر به خداست، و این موضوع در نظر من ثابت نیست.

یعلی بن عبید از اعمش، از ابراهیم، از ابومعمر ما را خبر داد که می گفته است \* عمر هرگاه رکوع می کرده دستهای خود را بر زانوهایش می نهاده است.

گوید عبدالحمید بن عبدالرحمان جَمَّانی، از اعمش، از عماره بن عمیر، از خود ابومعمر ما را خبر داد که می گفته است \* اگر از کسی اعراب کلمه بی را در حدیث نادرست



شنیده بود، همچنان نادرست نقل می‌کرد.<sup>۱</sup>  
 محمد بن سعد می‌گوید: یاران ما گفته‌اند: \* ابو مَعْمَر در کوفه به روزگار حکومت  
 عبدالله بن زیاد در گذشته و محدثی مورد اعتماد و او را حدیثهایی بوده است.

### یزید بن شریک تیمی

او پدر ابراهیم تیمی است. از عمر و علی و عبدالله بن مسعود و سعد بن ابی وقاص و حذیفه  
 و ابوذر روایت کرده است. او سرپرست قوم خویش و مورد اعتماد بوده و او را حدیثهایی  
 است.

### ابوعمر و شیبانی

نامش سعد و نام پدرش ایاس است. او در جنگ قادسیه شرکت کرده است. از عمر و علی و  
 عبدالله بن مسعود و حذیفه و ابومسعود انصاری روایت کرده است. او فرتوت و دارای  
 عمری دراز بود. محدثی مورد اعتماد و او را حدیثهایی بوده است.  
 گوید فضل بن دکین، از عیسی بن عبدالرحمان سلمی ما را خبر داد که می‌گفته است  
 شنیدم ابو عمر شیبانی می‌گفت: \* به یاد می‌آورم که شتران قوم خود را در کاظمه<sup>۲</sup> می‌چراندم  
 که شنیدم رسول خدا (ص) مبعوث شده است.  
 گوید عبدالله بن زبیر حُمَیدی، از سفیان بن عیینه، از اسماعیل بن ابی خالد ما را خبر  
 داد که می‌گفته است: \* از ابو عمرو شیبانی که یکصد و بیست سال زندگی کرد شنیدم که  
 می‌گفت به جنگ قادسیه جوانی من به حد کمال رسیده و چهل ساله بودم.

۱. در صورت درستی این حدیث معلوم می‌شود در قرن اول هنوز به صرف و نحو توجه چندانی نداشته‌اند.  
 ۲. کاظمه، منطقه‌یی به نسبت خوش آب‌وهوا میان بصره و بحرین در ساحل خلیج فارس که شاعران عرب در سفر خود  
 بسیار از آن یاد کرده‌اند. به معجم البلدان، ج ۷، ص ۲۰۸ مراجعه شود.